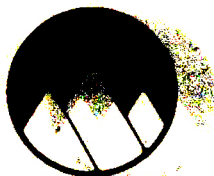


درِ سوم

مأموریتِ هیحان‌انگیرِ پرده‌برداشتنِ از رازِ موفق‌ترین افراد جهان

الکس بنایان

ترجمه‌ی سوما فتحی



نشر میلکان

درباره ی کتاب ۹

مرحله ی اول

- از صف خارج شوید ۱۵
- فصل اول رل ردن به سقف ۱۷
- فصل دوم قیمت درست است ۲۳
- فصل سوم اساری ۳۴

مرحله ی دوم

- در کوچه بدوید ۴۱
- فصل چهارم ناری اسپیلبرگ ۴۳
- فصل پنجم پنهان شدن در دست شویی ۵۱
- فصل ششم رمان سدی چی لو ۶۰
- فصل هفتم گنجینه ی پنهان ۶۶

مرحله ی سوم

- فرد داخل مجموعه را پیدا کنید ۷۳
- فصل هشتم مری رویا ۷۵
- فصل نهم قوانین ۸۱
- فصل دهم ماحرا فقط برای ماحراحو اتفاق می افتد ۹۰
- فصل یازدهم برداشتن لقمه ی بزرگ تر از دهان ۹۶
- فصل دوازدهم این طوری کاسی می کند ۱۰۱
- فصل سیزدهم زندگی سعودی ۱۰۴
- فصل چهاردهم فهرست احتیاب ۱۱۰
- فصل پانزدهم نمی توانید نا تقلید از آمارون، از آمارون پیش بیفتید ۱۱۹
- فصل شانزدهم هیچ کس درخواست نمی کند. ۱۲۶
- فصل هفدهم کاملاً خاکستری است ۱۳۳

مرحله‌ی چهارم

از میان گل ولای بگردید ۱۳۹

فصل هجدهم هله‌لویا ۱۴۱

فصل نوزدهم پدربرگ وارن ۱۴۷

فصل بیستم متل ۱۵۲

فصل بیست و یکم بوسیدن قورباعه ۱۶۲

فصل بیست و دوم نشست سهام‌داران ۱۶۷

فصل بیست و سوم آقای کیگ ۱۸۰

فصل بیست و چهارم آخرین گلوله ۱۸۹

مرحله‌ی پنجم

از در سوم وارد شوید ۱۹۵

فصل بیست و پنجم حام مقدس نحش اول ۱۹۷

فصل بیست و ششم حام مقدس نحش دوم ۲۰۳

فصل بیست و هفتم در سوم ۲۱۲

فصل بیست و هشتم تعریف دوباره‌ی موفقیت ۲۱۹

فصل بیست و نهم کارآمورماندن ۲۲۴

فصل سی‌ام بر خورد ۲۲۹

فصل سی و یکم تبدیل تاریکی به روشایی ۲۳۴

فصل سی و دوم گفت‌وگو با مرگ ۲۴۱

فصل سی و سوم شاید ۲۴۹

فصل سی و چهارم ارزشمندترین نعمت ۲۵۷

فصل سی و پنجم وارد شدن به ناری ۲۶۳

تقدیرنامه ۲۷۵

درباره‌ی نویسنده ۲۸۵

پی‌نوشت‌ها ۲۸۶

فصل اول

رل ردن نه سقف

«ار این طرف»

روی کف پوش مرمری قدم برداشتم و پس از گذشتن از یک راهرو، به اتاقی با پنجره‌های درخشانِ قدی وارد شدم. طول پنجره‌ها از کف تا سقف بود و قایق‌های نادانایی آن پایین حرکت می‌کردند و امواج ملایم به ساحل می‌حوردند، حورشید عصرگاهی بر لنگرگاه می‌تابید و سالن را عرق نور و درخشش کرده بود. در راهرو دنبال یکی از دستیارها رفتم. روی مل‌های سالن، محلل‌ترین کوسن‌های تمام عمرم را دیدم. تابه‌حال چنین قاشق‌های قهوه‌حوری درخشانی ندیده بودم. میر اتاقی همایش طوری بود که انگار خودِ میکِل‌آنژ حکاکی‌اش کرده بود. به راهرویی طولانی وارد شدیم که دیوارهایش پوشیده از صدها کتاب بودند.

دستیار گفت «همه‌شون رو حونده»

اقتصاد کلان، دانش رایانه‌ای، هوش مصنوعی، ریشه‌کن کردن فلح اطفال دستیار کتابی درباره‌ی بازیافتِ فاضلاب بیرون کشید و داد به من. کتاب را با دست‌های عرق‌کرده ورق ردم. تقریباً تمام صفحه‌هایش علامت‌گذاری شده و یادداشت‌هایی نامفهوم در حاشیه‌شان نوشته شده بودند. نتوانستم حلوی لحدم را بگیرم، یادداشت‌ها مثل حطِ دانش‌آموری کلاس پیحمی بودند.

مسیرمان را در راهرو ادامه دادیم تا اینکه دستیار از من حواست همان‌جا منتظر منام بی حرکت آنجا ایستادم و به درِ بلند و ماتِ شیشه‌ای رل ردم. ناید حلوی خودم را می‌گرفتم که برای فهمیدن صحامت در لمسش نکم. وقتی آنجا ایستاده بودم، داشتم به تمام چیزهایی فکر می‌کردم که من را به اینجا رسانده بودند. شال قرمز، توالت در سان‌فراسیسکو، کفش در اوماها، سوسک در متل ۶

باگهان در بار شد

«الکس، بیل متظر شماسست»

او درست روبه‌رویم ایستاده بود و با موه‌های شاهه‌شده و پیراهن نامرتب،
حرعه‌حرعه بوشانه‌ی رژیمی می‌حورد سعی کردم چیری نگویم، اما یک کلمه هم
از دهام دریامد

بیل گیتس گفت «سلام» و لحدی رد و ابروهایش بالا رفت «یا تو»

سه سال قبل، اتاق حوانگاه تاره‌واردها

در تحت حوانم علت ردم کوه کتاب‌های ریست‌شناسی روی میرم به من رل رده
بودند می‌دانستم ناید بحوانمشان، اما هرچه بیشتر به کتاب‌ها نگاه می‌کردم، بیشتر
دل‌م می‌خواست لحاف را نکشم روی سرم

به په‌لوی راست چرخیدم پوستری از تیم فوتسال دانشگاه کالیفریای حوی
نالای سرم روی دیوار بود وقتی اولین نار به دیوار چسباندن بودمش، رنگ‌هایش
حیلی رنده بودند، اما حالا انگار پوستر نارنگ دیوار یکی شده بود
به پشت حوایدم و به رنگ سفید مات سقف رل ردم
چه مرگم شده؟

از وقتی یادم می‌آید، همیشه قرار بوده دکتر بشوم وقتی پسر مهاجران
ایرانی‌یهودی ناشید، اوصاع همین است از همان اول ناعم را با «پرشکی» بریده
بودند سال سوم مدرسه برای حش هالووین روپوش پرشکی پوشیدم من همان
«بچه عحیه» بودم

هیچ وقت ناهوش‌ترین دانش‌آمور مدرسه بودم، اما پشتکار داشتم؛ همیشه
نمره‌هایم متوسط بودند و از کتاب‌های کمک‌آموزشی استفاده می‌کردم نمره‌هایم
عالی بودند، اما همیشه هدف داشتم در دبیرستان وطایم را یکی‌یکی احام دادم
کار داوطلبانه در بیمارستان، کلاس‌های علمی فوق‌برنامه، کل‌حارفتن با آرمون
استعداد تحصیلی اما آن‌قدر خودم را درگیرشان کرده بودم که نتواستم لحظه‌ای
دست بگه دارم و فکر کنم اصلاً چرا این کارها را می‌کنم وقتی وارد دانشگاه شدم،
حتی تصورش را هم نمی‌کردم یک ماه بعد هر روز صبح دکمه‌ی توقف رنگ ساعت
را چهارپنج نار فشار بدهم؛ آن‌هم به خاطر حس‌تگی، بلکه به خاطر دل‌سردی
ناین حال، هرطور شده بود خودم را کشان‌کشان به کلاس می‌رساندم و درس‌های

مقدماتی پرشکی را یکی یکی می‌گذراندم، احساس گوسفندی را داشتم که گله را دنبال می‌کند

این طوری نه این وضع افتادم، درازشده روی تخت و حیره نه سقف من به دنبال پاسخ پرسش‌هایم نه کالج آمده بودم، اما فقط پرسش‌های بیشتر بصمیم شده بود. واقعاً نه چه چیزی علاقه دارم؟ در چه رشته‌ای می‌خواهم تحصیل کنم؟ می‌خواهم با زندگی‌ام چه کار کنم؟

دوباره علت ردم کتاب‌های ریست‌شناسی مانند دیوانه‌سارها^۱ روحم را از تنم بیرون می‌کشیدند. هرچه بیشتر از بازکردن لای این کتاب‌ها می‌ترسیدم، بیشتر یاد والدینم می‌افتادم که در فرودگاه تهران دویدند

وقتی نامه‌ی پذیرش‌م را از دانشگاه کالیفریای حوی گرفتم، مادرم نه من گفت نمی‌توانم ثبت‌نام کنم، چون توان مالی‌اش را نداریم خانواده‌ام فقیر بودند و من در بورلی هیلز بزرگ شدم، مانند بسیاری از خانواده‌های دیگر، اما زندگی‌مان دورو داشت در محله‌ای خوب زندگی می‌کردیم، اما والدینم محصور بودند و ام مسکن بگیرند تا قصص‌ها را پرداخت کند، مسافرت می‌رفتیم، ولی گاهی روی در خانه‌مان احتیاط‌ریه‌ی قطع‌گار می‌چساندند. تنها دلیل موافقت مادرم برای ثبت‌نام در دانشگاه این بود که یک روز مانده به پایان مهلت ثبت‌نام، پدرم تمام شب با چشمان اشک‌آلود با مادرم صحبت کرد و نه او گفت هر کاری لازم باشد می‌کند تا از عهده‌ی محارح دانشگاه بریاید

حالا قرار بود این طوری حواب رحمت‌هایش را بدهم؟ با درازکشیدن در تخت حواب و کشیدن لحاف روی سرم؟

به سمت دیگر اتاق نگاه کردم هم‌اتاقی‌ام، ریکی، پشت میر چوبی کوچکش مشغول انحام تکالیفش بود و مانند ماشین حساب عددها را پشت سرهم ردیف می‌کرد صدای مددش روی کاغذ من را دست می‌انداخت او برای خودش هدفی داشت، ای کاش من هم داشتم! اما من فقط سقمی داشتم که با من صحبت نمی‌کرد

مشغول فکرکردن به پسری شدم که هفته‌ی پیش دیده بودمش، او یک سال پیش با مدرک ریاضی از دانشگاه کالیفریای حوی فارغ‌التحصیل شده بود او هم عادت داشت پشت میری درست شیه میری ریکی بشنید و مانند او عددها را پشت هم